

مختار نامه عطار نیشابوری
باب بیست و یکم: در کار با حق گذاشتن و همه
از او دیدن

فهرست مطالب

- شماره ۱: آنجا که نه جان رسید و نه تن آنجا ۳
- شماره ۲: می نرمانی مرا ز من، من چکنم ۴
- شماره ۳: پیوسته دلم به جانت میخوابد جست ۵
- شماره ۴: چندانکه مرا میل به رفتن بیش است ۶
- شماره ۵: راهی به خودم که میناید آخر ۷
- شماره ۶: گرتن کویم به خویشتن میزود ۸
- شماره ۷: تا چندی پای جان و تن خواهم رفت ۹
- شماره ۸: از خود نتوان راه معانی کردن ۱۰
- شماره ۹: خواهی که ز اضطراب و خواری برهی ۱۱

- شماره ۱۰: جان محرم درگاه‌هی باید برد
۱۲
- شماره ۱۱: کرد در سفر یگانگی خواهی بود
۱۳
- شماره ۱۲: آن را که ز حق روز فزون آید کار
۱۴
- شماره ۱۳: در عشق دلی خراب چو تواند کرد
۱۵
- شماره ۱۴: کار تو، نگو، او تواند کردن
۱۶
- شماره ۱۵: عالم چو ز کاف و نون توان آوردن
۱۷
- شماره ۱۶: ای دوست زانده دل ریش چه سود
۱۸
- شماره ۱۷: تقدیر چو سابق است تعلیم چه سود
۱۹
- شماره ۱۸: از کار قضا در تب و در تفت چه سود
۲۰
- شماره ۱۹: کرد و زخی و اگر بهشتی امروز
۲۱

- شماره ۲۰: دی حکم حیات با اجل راندند
۲۲
- شماره ۲۱: هر دل که ز حکم رفته فرسوده شود
۲۳
- شماره ۲۲: کرم و حتی مخالف باطل باش
۲۴
- شماره ۲۳: تارخت وجودت به عدم در نکشد
۲۵
- شماره ۲۴: آنجا که قرار کار عالم دادند
۲۶
- شماره ۲۵: نفست چه کند چو بند نکشاندش
۲۷
- شماره ۲۶: از،ستی خود دم تو لاچه ز نیم
۲۸
- شماره ۲۷: جانی اگر از حق خبری میداری
۲۹
- شماره ۲۸: آنها که به علم و عقل در میثاند
۳۰

شماره ۲۹: تا چند کنم گناه در کردن خویش

۳۱

شماره ۳۰: تا چند روی بیده از هر سویی

۳۲

شماره ۳۱: بی حکم تو بیج کار تواند بود

۳۳

شماره ۳۲: ترسم که چو میش ازین جهانست ندهند

۳۴

شماره ۱: آنجا که نه جان رسیده نه تن آنجا

آنجا که نه جان رسیده نه تن آنجا نه مرد رسیده هرگز نه زن آنجا
گر هر دو جهان زیر و زبر گردانم تا تو نرسانی نرسم من آنجا

شماره ۲: می‌نرمانی مراز من، من چکنم

می‌نرمانی مراز من، من چکنم	سیر آمد نام ز جان و تن، من چکنم
من می‌خواهم که راه یابم سوی تو	توره ندی به خوشتن من چکنم

شماره ۳: پیوسته دلم به جانت میخوابد جست

پیوسته دلم به جانت میخوابد جست دست از توبه خون دیده میخوابد شست
چندان که به خود، قدم زنم در ره تو در هر قدمم حجاب میخوابد رست

شماره ۴: چندانکه مرا میل به رفتن بیش است

چندانکه مرا میل به رفتن بیش است	این نفس سکم بر سرکار خویش است
گر من به خودی خویشتن خواهم رفت	ای بس که ز پس ماندگی در پیش است

شماره ۵: راهی به خودم که مینماید آخر

بندی زدلم که میکشاید آخر	راهی به خودم که مینماید آخر
چه کار زدست مابر آید آخر	چون کار زدست جمله کردند برون

شماره ۷: کرتن کویم به خویشتن می‌نرود

کرتن کویم به خویشتن می‌نرود	ورجان کویم به حکم تن می‌نرود
تا چند به اختیار خود خواهم رفت	چون کار به اختیار من می‌نرود

شماره ۷: تاخنده پای جان و تن خواهیم رفت

تاخنده پای جان و تن خواهیم رفت تاکی ز روش چنان که من خواهیم رفت
میخواهم بود تا ابد بر یک جای که راه به پای خویشتن خواهیم رفت

شماره ۸: از خود نتوان راه معانی کردن

از خود نتوان راه معانی کردن	آهنگ به ملک جاوانی کردن
یک قطره‌ای و هزار بحرت در پیش	آخر چه کنی یا چه توانی کردن

شماره ۹: خواهی که ز اضطرار و خواری برهی

خواهی که ز اضطرار و خواری برهی وز بیادنی و پستقاری برهی
تا چنبد خود کنی تصرف در خویش گر کاربرد و بازگذاری برهی

شماره ۱۰: جان محرم در گاہ، ہی باید برد

جان محرم در گاہ، ہی باید برد	دل پر غم و پر آہ، ہی باید برد
از خویش بد و راہ نیابی هرگز	ہم زو سومی اوراہ، ہی باید برد

شماره ۱۱: کرد سفریگانکی خواهی بود

کرد سفریگانکی خواهی بود	از جمع چرا کرانکی خواهی بود
در تو پروبال خویش خواهی برید	ای بس که چو مرغ خانکی خواهی بود

شماره ۱۲: آن راکه زحق روزفزون آید کار

آن راکه زحق روزفزون آید کار	در پنجه همیش زبون آید کار
جان کندن پنایده کاری نبود	باید که ز مغر جان برون آید کار

شماره ۱۳: در عشق دلی خراب چتواند کرد

در عشق دلی خراب چتواند کرد	نیخویشنی صواب چتواند کرد
انصاف بده که دزهای سایه محض	در پر تو آفتاب چتواند کرد

شماره ۱۴: کارتو، نکو، او بتواند کردن

کارتو، نکو، او بتواند کردن	یک تو و دو تو او بتواند کردن
صد عالم هست و نیست گر خواهد بود	خود کیست جز او، او بتواند کردن

شماره ۱۵: عالم چوزکاف ونون توان آوردن

عالم چوزکاف ونون توان آوردن	پس شخص زخاک ونون توان آوردن
این نقش که هست چون برون آوردند	صد نقش دگر برون توان آوردن

شماره ۱۶: ای دوست زانده دل ریش چه سود

ای دوست زانده دل ریش چه سود پیش از من و تو چو رفت از پیش چه سود
صد سال و هزار سال اگر سار خنکی برسدانی، ہی زند خویش چه سود

شماره ۱۷: تقدیر چو سابق است تعلیم چه سود

تقدیر چو سابق است تعلیم چه سود	جز بندگی و رضا و تسلیم چه سود
پیوسته ز بیم عاقبت می سوزی	این کار چو بودنی است از بیم چه سود

شماره ۱۸: ازکار قضاوت و در تفت چه سود

ازکار قضاوت و در تفت چه سود وز حکم ازل یخور و یخفت چه سود
تاکی به هزار لوح خوانم بر تو کز هر چه می رود قلم رفت چه سود

شماره ۱۹: کردوزخی واکر بهشتی امروز

کردوزخی واکر بهشتی امروز	پیدا شود خوبی وزشتی امروز
دی رفت قلم آنچه نوشتی امروز	فردا بیا آید آنچه کشتی امروز

شماره ۲۰: دی حکم حیات با اجل راند ماند

دی حکم حیات با اجل راند ماند	کس را چه خبر تا چه غل راند ماند
خلقان نروند تا بر ایشان نرود	هر نیک و بدی که در ازل راند ماند

شماره ۲۱: هر دل که ز حکم رفته فرسوده شود

هر دل که ز حکم رفته فرسوده شود افسوس که فرسوده بیهوده شود
زیرا که هر آنچه بودنی خواهد بود گر جهد کنی ورنکنی بوده شود

شماره ۲۲: کرمرد حقی مخالف باطل باش

کرمرد حقی مخالف باطل باش	بریچ مکن قرارود منزل باش
از بندگی خویش کرانده کنی	باری به خداوندی او خوشدل باش

شماره ۲۳: تارخت وجودت به عدم در نکشد

تارخت وجودت به عدم در نکشد	هر کار که کرده شد بهم در نکشد
سبر بر خط لوح ازلی دار و خموش	کز هر چه قلم رفت قلم در نکشد

شماره ۲۴: آنجا که قرار کار عالم دادند

هر چیز که دادند مسلم دادند	آنجا که قرار کار عالم دادند
چون بی تو قرار این دم، آن دم دادند	این دم که ترا خوش است و ناخوش تو نیست

شماره ۲۵: نفست چه کند چوند نکشاندش

نفست چه کند چوند نکشاندش	باره که شود که راه نماندش
بانفس مکن ستیزه کاین نفس ترا	فرمان نبرد تا که نفرماندش

شماره ۲۶: از، مستی خود دم تو لایچه ز نیم

از، مستی خود دم تو لایچه ز نیم	وز نیستی آن دم تبرایچه ز نیم
ای مرد سلیم قلب! میگذاری	کاین مهره به دست ماست تا ماچه ز نیم

شماره ۲۷: جانی اگر از حق خبری میداری

جسم از سر خود نظری میداری	جانی اگر از حق خبری میداری
چون نقش ز مهری دگری میداری	هر چند که مهره منیر نم لیک چه سود

شماره ۲۸: آنها که به علم و عقل درپیشاند

آنها که به علم و عقل درپیشاند کی فعل تو و من از تو و من دانند
ای دل نه به دست من عاجز چیزی است من میگردم چنانکه میگردانند

شماره ۲۹: تا چند کنم گناه در کردن خویش

تا چند کنم گناه در کردن خویش	وزیریم که قصد به خون خوردن خویش
بی ما چو گناه کردن ما را ندانند	ما را چه گناه دین گناه کردن خویش

شماره ۳۰: تاچندروی بیده ازهرسویی

تاچندروی بیده ازهرسویی	تاکی کویی کزاف ازهررویی
کرحدو جهان چوزلف درهم قدرت	حکم ازلی زان بگردد مویی

شماره ۳۱: بی حکم تویج کار تواند بود

بی حکم تویج کار تواند بود	بی حکمت تو شمار تواند بود
چون آمد و شنبه اختیار مانیست	در بود نم اختیار تواند بود

شماره ۳۲: ترسم که چویش ازین جهانست ندهند

از بهر زین شدن زمانست ندهند	ترسم که چویش ازین جهانست ندهند
یعنی دم واپسین امانت ندهند	هرکار که میبایدت کرد بکن